

مجلس دوازدهم

حرمت ظلم و کمک به ظالمین

بیاناتی پیرامون: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ

الظَّالِمُونَ﴾

طهران، مسجد قائم، رمضان المبارک ۱۳۹۸ هجری

قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

حرمت شدید ظلم و ستم بر مردم

در قرآن مجید در سوره حضرت ابراهیم که چهاردهمین سوره از قرآن مجید است، در آیه چهل و دوّم دارد:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾^۱

«گمان نکن که خداوند علیّی از آنچه که ستم کاران بجا می آورند غافل است! خدا آنها را برای روزی که چشم‌ها در آن روز خیره می شود و دیگر قدرت بر هم گذاشتن پلک چشم خود را ندارند، تأخیر می اندازد.»

^۱ سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴۲.

دیروز عرض شد که علاوه بر اینکه ظلم و ستم گناه است، کمک کردن به ظالم و ستم‌کار هم گناه است.^۱ امروز چند روایت درباره اصل ظلم و چند روایت درباره اعانت و کمک کردن به شخص ظالم بیان می‌کنیم. کتابی که ما این روایات را از آن نقل می‌کنیم، کتاب سفینه البحار مرحوم محدث قمی است که کتاب بسیار نفیسی است:

در کتاب أمالی مرحوم صدوق از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت

می‌کند که آن حضرت فرمود: «بئس الزَّادُ إِلَى المَعَادِ العَدْوَانُ عَلَى العِبَادِ.»^۲

”بد توشه‌ای مردم برای معاد خود می‌فرستند، که آن توشه ستم بر بندگان خدا است!“

وقال: «مَنْ خَافَ القِصَاصَ، كَفَّ عَن ظَلَمِ النَّاسِ.»^۳

«حضرت امیرالمؤمنین فرمودند: ”آن کسی که از قصاص و تلافی خدا بترسد، دستش را از ستم کردن به مردم باز می‌دارد.“»

و فی الخِصَالِ: «إِيَّاكُمْ وَ الظَّلْمَ؛ فَإِنَّ الظَّلْمَ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ ظُلْمَاتٌ يَوْمَ القِيَامَةِ!»^۴

«مرحوم صدوق در کتاب خصال حدیث نبوی را

^۱ رجوع شود به ص ۲۴۰.

^۲ الأمالی، صدوق، ص ۴۴۶.

^۳ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، صدوق، ص ۲۷۳؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۳۱.

^۴ الخصال، ج ۱، ص ۱۷۶.

روایت می‌کند که: ”بترسید و پرهیزید از ستم کردن؛ چون ظلم در نزد پروردگار همان ظلمات و تاریکی‌هایی است که در روز قیامت برای انسان مجسم می‌شود!“

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «اشْتَدَّ غَضَبِي عَلَى مَنْ ظَلَمَ مَنْ لَا يَجِدُ نَاصِرًا غَيْرِي.»^۱

این روایت در أمالی شیخ طوسی است که می‌فرماید: «پیغمبر اکرم فرمود: خدا می‌گوید: ”غضب من شدید می‌شود بر آن کسی که ظلم می‌کند به کسی که یار و ناصری غیر از من ندارد.“»

کیفیت استغفار و توبه از ظلم

و عن أبي جعفر الباقر عليه السلام، قال:

«الظُّلْمُ ثَلَاثَةٌ: ظَلَمْتُ يَغْفِرُهُ اللهُ وَظَلَمْتُ لَا يَغْفِرُهُ اللهُ وَظَلَمْتُ لَا يَدَعُهُ اللهُ؛ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَغْفِرُهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فَالشَّرْكُ بِاللَّهِ، وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يَغْفِرُهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فَظَلَمْتُ الرَّجُلَ نَفْسَهُ فَيَمَّا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَدَعُهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فَالْمُدَايَنَةُ بَيْنَ الْعِبَادِ.»^۲

این روایت در أمالی شیخ صدوق است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت

^۱ الأمالی، طوسی، ص ۴۰۵.

^۲ الأمالی، صدوق، ص ۲۵۳.

می‌کند که آن حضرت فرمودند: ”ظلم بر سه دسته قسمت می‌شود: یکی ظلمی است که خدا آن را می‌آمرزد، و ظلمی که خدا از او دست بر نمی‌دارد و او را یله و رها نمی‌گذارد، و ظلمی که به‌هیچ‌وجه خدا او را نمی‌آمرزد. و اما آن ظلمی که خداوند علیّاً اعلیٰ آن را نمی‌آمرزد شرک به خدا است.“

همان‌طوری که حضرت لقمان در وصیّت به پسرش می‌فرماید: **(يُبَيِّنِي لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ)**؛^۱ «شرک به خدا نیاور که آن شرک، ظلم بزرگی است!»

”و اما آن ظلمی که خدا آن را می‌آمرزد، ظلمی است که انسان به خودش و فی‌ما بین خود و خدا می‌کند. و اما آن ظلمی که خدا آن را رها نمی‌گذارد، آن ظلمی است که بین مردم در معاشرت و معاملات و محاورات و افرادی پیدا می‌شود که حقّ دیگران را می‌برند؛ خدا این ظلم را رها نمی‌کند، بلکه مغفرت او را مرهون می‌کند به اینکه آن شخص ظالم، حقّ مظلوم را اداء کند.“

مرحوم صدوق در کتاب ثواب الأعمال از حضرت صادق علیه السّلام در تفسیر این آیه

^۱سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳.

شریفه: **﴿إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ﴾**^۱؛ «خدا در کمین

است!» روایت می‌کند که حضرت فرمودند:

«قَنْطَرَةٌ عَلَى الصِّرَاطِ لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلَمَةٍ.»^۲

”خدا در کمین است؛ یعنی پلی روی صراط

(راهی که مردم در جهنم باید از روی آن پل

پیمایند) است و کسی نمی‌تواند از روی آن پل

عبور کند در صورتی که نسبت به بنده‌ای از

بندگان خدا، مظلمه‌ای داشته باشد و ظلمی کرده

باشد و از حق او بر نیامده باشد.“

در کتاب کافی مرحوم کلینی از حضرت صادق

علیه السلام روایت می‌کند: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَنْوِي

ظُلْمَ أَحَدٍ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا أَذْنَبَ ذَلِكَ الْيَوْمَ مَا

لَمْ يَسْفِكْ دَمًا

أَوْ يَأْكُلَ مَالَ يَتِيمٍ حَرَامًا.»^۳

”کسی که صبح کند و روزگار خود را بگذراند و

نیّت نداشته باشد که درباره احدی از بندگان خدا

ظلم کند، خدا گناهان [آن روز] او را می‌آمرزد،

در صورتی که خونی نریزد یا مال یتیمی را

نخورد.“

^۱ سوره فجر (۱۹) آیه ۱۴.

^۲ ثواب الأعمال، ص ۲۷۲؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۳۱.

^۳ الکافی، ج ۲، ص ۳۳۲.

باز مرحوم کلینی در کافی از پیرمردی از طایفه

نَحَعِ رَوَايَتِ مِي كُنْدَ كِه اَوْ مِي گويد:

«من به حضرت أبي جعفر امام محمد باقر عليه السلام عرض کردم: اِنِّي لَمْ اَزَلْ وَالْيَا مُنْذُ زَمَنِ الْحَجَّاجِ اِلَى يَوْمِي هَذَا؛ فَهَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟»

آن پیرمرد به حضرت باقر عليه السلام عرض

می کند: «من دائماً از زمان حجّاج بن یوسف

ثقفی تا به امروز، والی و حاکم هستم؛ آیا این

کارهایی که کرده ام توبه ای دارد؟»

«قال: فسکت، ثمّ أعدتُ عليه، فقال: «لا،

حتّى تؤدّى إلى كلِّ ذی حقٍّ حقّه!»^۱

”حضرت ساکت شدند و جواب ندادند؛

دو مرتبه تکرار کردم، حضرت فرمودند: «هیچ

توبه ای ندارد مگر اینکه از هر کسی هر حقی را

که برده ای به او برگردانی.»

در کافی از حضرت امام صادق عليه السلام

روایت دیگری است:

«قال: إنّ الله عزّوجلّ أوحى إلى نبيّ من أنبيائه في مملكة جبارٍ من الجبارين: «أنّائت هذا الجبار فقل له: إنّني لم أستعملك على سفك الدماء و اتّخاذ الأموال، و إنّما استعملتك لتكفّ عني أصوات المظلومين؛ فإنّني لم أدع ظلامتهم و إنّ كانوا كفّاراً!»^۲

”حضرت امام صادق عليه السلام می فرماید:

خداوند عزّوجلّ به سوی یکی از پیغمبرانش که

در زمان و مملکت جباری از جبارین مبعوث به

نبوت

^۱ همان، ص ۳۳۱.

^۲ همان، ص ۳۳۳.

شده بود، وحی فرستاد: «به سوی این جبار برو و بگو: من تو را بر این کار نگماشتم که خون مردم را بریزی و مال مردم را اتّخاذ کنی؛ تو را گماشتم برای اینکه دعوت مظلوم را اجابت کنی و نگذاری ناله های مظلوم بالا برود! من از حقّ آنها نمی گذرم، اگرچه همه آن رعیت، کافر باشند!»

عدّة الدّاعی: «عن النّبیّ صلیّ الله علیه و آله و سلّم، قال:

”أوحی الله تعالیّ إلیّ أن: یا أخی المرسلین، یا أخی المُنذِرین، أنذِر قومک لا یدخلوا بیّتاً من بیوتی و لأحدٍ من عبادی عند أحدِهِم مَظْلَمَةٌ؛ فإنیّ ألعنّه مادام قائماً یصلّیّ بین یدئیّ حتیّ یردّ تلك المَظْلَمَةَ، فأکونُ سمعهُ الذی یسمعُ به [و أکونُ بصرهُ الذی یبصرُ به]!“^۱ و^۲

«در کتاب عدّة الدّاعی مرحوم ابن فهد حلّی از پیغمبر اکرم روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: ”خداوند به من وحی فرستاد که ای برادر پیغمبران، ای برادر ترسانندگان (که مقصود انبیا هستند)، قوم خود را از عذاب خدا بترسان که داخل در خانه ای از خانه های من و بیتی از بیوت عبادت من نشوند درحالی که مظلّمه ای از بندگان من در نزد آنها است؛ چون هنگامی که او مشغول نماز بین دو دست من است، من دائماً او را لعنت می کنم تا اینکه برگردد و آن مظلّمه را به دست صاحبش برساند، در این صورت من راه آشتی را با او به اندازه ای باز می کنم که گوش او می شوم که می شنود و چشم او می شوم که

^۱ عدّة الدّاعی، ص ۱۴۱.

^۲ سفینة البحار، ج ۵، ص ۳۷۷ - ۳۸۲.

می بیند (و دست او می شوم که با او قبض و بسط
می کند)!“

حرمت اعانه ظالم

این روایات راجع به اصل ظلم؛ و چند روایت
هم راجع به اعانت بر ظالم که آن هم فی حدّ نفسه
جزء محرّمات است، می خوانیم:

[وفی] النَّبَوِيُّ: «وَعَلَى الْبَابِ الرَّابِعِ مِنْ أَبْوَابِ النَّارِ مَكْتُوبٌ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ: أَدَّلَ اللَّهُ مَنْ أَهَانَ
الْإِسْلَامَ! أَدَّلَ اللَّهُ مَنْ أَهَانَ أَهْلَ الْبَيْتِ! أَدَّلَ اللَّهُ مَنْ أَهَانَ

الظَّالِمِينَ عَلَى ظُلْمِهِمْ لِلْمَحْرُومِينَ!»^۱

«این روایت نبوی است که می فرماید: ”بر سر در
چهارم از درهای جهنّم، سه جمله نوشته شده
است: خدا ذلیل می کند آن کسی که اسلام را
ذلیل کند! خدا ذلیل می کند آن کسی که اهل بیت
پیغمبر را ذلیل کند! خدا ذلیل می کند آن کسی که
ستم کاران را بر ستمشان نسبت به مخلوقین
کمک کند!“»

مرحوم کشی در کتاب رجال خود روایت

دیگری نقل می کند:

عن صفوان جمّال، قال: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: «يَا صَفْوَانُ، كُلُّ
شَيْءٍ مِنْكَ حَسَنٌ جَمِيلٌ مَا خَلَا شَيْءٌ وَاحِدًا!»

«صفوان جمّال (مردی بود که شترهای زیادی
داشت و این شترهای خود را اجاره می داد و از
منافع آن استفاده می کرد) می گوید: من بر

^۱ همان، ص ۳۸۲.

حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام داخل
شدم، حضرت به من فرمود: ”ای صفوان، همه
کارهای تو نیکو و پسندیده است مگر یک کار
تو!“

قلت: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَيُّ شَيْءٍ؟

«عرض کردم: فدایت شوم! آن یک کار من که
نا پسند است، کدام است؟»

قال: «إِكَرَأُوكَ جِمَالِكَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ!» یعنی هارون.

«حضرت فرمودند: ”تو شترهای خود را به این
مرد کرایه می دهی!“ و مقصودشان از این مرد،
هارون الرّشید بود.»

قلت: والله ما أكرَيْتُهُ أَشْرًا و لا بَطْرًا و لا لِيَصِيدَ و لا لِلْهُوِ! وَلَكِنِّي أَكْرَيْتُهُ لِهَذَا الطَّرِيقِ (یعنی
طریق مکه)؛ و لا أَتَوَلَّاهُ بِنَفْسِي، وَلَكِنْ أْبَعْتُ مَعَهُ غِلْمَانِي.

«عرض کردم: یا ابن رسول الله، قسم به خدا که
من این شترها را به جهت تفریح و فخریّه و منافع
شهوانی و برای صید و لهو و لعب کرایه
نمی دهم! من این شترها را برای این راه (یعنی
برای راه مکه که زواری را برای اداء مناسک حج به
بیت الله الحرام ببرند) کرایه دادم؛ از طرف دیگر،
خودم هم که متصدی نیستم و غلامهای خود را
با این شترها می فرستم، و آنها می برند و
بر می گردانند.»

فقال لي: «يا صفوان، أَيَقَعُ كِرَأُوكَ عَلَيْهِمْ؟» قلت: نعم، جُعِلْتُ فِدَاكَ!

«حضرت فرمود: ”ای صفوان، آیا این شترها را
که کرایه می دهی، کرایه بر عهده آنها می ماند تا

شترها برگردند و کرایه تو را بدهند؟“ عرض کردم: بله، بر عهده‌شان است و باید کرایه من را بدهند.»

قال: فقال لي: «أَتُحِبُّ بَقَائَهُمْ حَتَّىٰ يَخْرُجَ كِرَاءُكَ؟» قلتُ: نعم.

«حضرت فرمودند: ”تو دوست داری که اینها باقی باشند تا اینکه این شترها برگردند و کرایه شترها را به تو بسپرنند؟“ گفتم: بله، من دوست دارم باقی باشند.»

قال: «فَمَنْ أَحَبَّ بَقَائَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ، وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارِ!»

«حضرت فرمودند: ”کسی که بقاء آنها را دوست داشته باشد از آنها است، و کسی که از آنها باشد با آنها داخل در آتش است!“»

قال صفوان: فَذَهَبْتُ وَبِعْتُ جِمَالِي عَنْ آخِرِهَا، فَبَلَغَ ذَلِكَ إِلَىٰ هَارُونَ، فَدَعَانِي. فَقَالَ لِي: «يَا صَفْوَانُ، بَلَّغْنِي أَنَّكَ بَعْتَ جِمَالِكَ.» قلتُ: نعم. فقال: «لِمَ؟» فقلتُ: أنا شيخٌ و أن الغلمان لا يفون بالأعمال.

«صفوان می گوید: من از نزد حضرت برخاستم و رفتم و تمام شترهای خود را تا آن یک دانه آخر فروختم. این مطلب به هارون الرشید رسید و مرا پیش خود خواند و گفت: ”ای صفوان، به من خبر رسیده است که تو تمام شترهایت را فروخته‌ای!“ گفتم: بله! گفت: ”چرا؟“ گفتم: من پیرمرد و ناتوان شده‌ام و این غلام‌های من دیگر به اعمالی که وظیفه دارند، وفا نمی‌کنند.»

فقال: «هيهات، هيهات! إنِّي لأعلمُ من أشارَ عليك بهذا؛ أشارَ عليك بهذا موسى بنُ جعفر!»

«هارون گفت: ”هیهات، هیهات! من می‌دانم چه کسی به تو اشاره کرده است و این حرف را به تو زده است تا بروی و شترهای خود را بفروشی؛

موسی بن جعفر تو را به این مطلب، اشاره کرده است!»

قلت: ما لی و لموسی بن جعفر؟ «مرا با موسی بن جعفر چه کار؟»

فقال: «دَع هذا عنك! فوالله لولا حسنُ صحبتك لقتلتك!»^۱

«هارون گفت: "از این حرف‌ها دست بردار! قسم به خدا اگر ما با تو سابقهٔ صحبت‌ها و معاشرت‌های نیکو نداشتیم، گردنت را می‌زدیم!"»

نحوهٔ توبهٔ حقیقی از گناه کمک به ظالمین

مناقب ابن شهر آشوب روایت دیگری از پسر ابو حمزه ثمالی که اسمش علی بن ابی حمزه است، نقل می‌کند:

من رفیقی داشتم که در جوانی از نویسندگان بنی‌امیه بود. یک روز به من گفت: «من می‌خواهم خدمت امام جعفر صادق علیه السلام برسم؛ برای من اجازه بگیر!» من استیذان کردم و اجازه گرفتم و حضرت اجازه دادند. هنگامی که داخل شد، سلام کرد و نشست.

ثم قال: «جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي كُنْتُ فِي دِيْوَانِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَأَصَبْتُ مِنْ دَنِيَاهِم مَالًا كَثِيرًا.» و أَعْمَضْتُ فِي مَطَالِبِهِ.

«هنگامی که نشست عرض کرد: "فدایت شوم!"

^۱ رجال الکشی، ص ۴۴۱.

من در دیوان این دسته از مردم (یعنی بنی امیه) هستم و از دنیای آنها مال زیادی به دست آورده‌ام. (راوی حدیث که پسر ابو حمزه ثمالی است می گوید:) البته مطالبی هم گفت که من از یاد کردنش إغماض می کنم و نمی گویم.»

حضرت فرمودند: «اگر بنی امیه کسی را که بر آنها کتابت کند و دیوان و دفتر آنها را اداره کند، پیدا نمی کردند و کسی که به این طرف و آن طرف حرکت کند و فیه و غنایم را برای آنها بیاورد، پیدا نمی کردند و کسی را که از طرف آنها جنگ کند، پیدا نمی کردند و کسی که بر جماعت آنها حاضر بشود، پیدا نمی کردند؛ حق ما را سلب نمی کردند! و اگر مردم آنها را و آنچه آنها در دست داشتند رها می کردند، فقط چیزهای قلیلی در دست های آنها می ماند! (به واسطه توجه مردم به آنها، حق ما را سلب کردند و در عالم ستم روا داشتند!)»

جوان عرض کرد: «جُعِلت فِداک! فَهَلْ لِي مِنْ مَخْرَجٍ مِنْهُ؟»

«از این کاری که کردم مخرج و راه فراری هست؟ حالا چه کنم؟»

قال: «إِنْ قُلْتُ لَكَ، تَفْعَلُ؟» قال: «أَفْعَلُ!»

«حضرت فرمودند: «اگر بگویم عمل می کنی؟»

گفت: «عمل می کنم!»

قال: «أُخْرِجَ مِنْ جَمِيعِ مَا كَتَبْتَ فِي دَوَانِينِهِمْ؛ فَمَنْ عَرَفْتَ مِنْهُمْ رَدَدْتَ عَلَيْهِ مَالَهُ، وَ مَنْ لَمْ تَعْرِفْ تَصَدَّقْتَ بِهِ! وَ أَنَا أَضْمَنُ لَكَ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ.»

«حضرت فرمودند: ”برخیز و برو تمام اموالی که از دواوین بنی امیه گرفته‌ای، از مال خودت خارج کن؛ آنچه را که صاحبانش را می‌شناسی به دست صاحبانش برسان، و آنچه را که نمی‌شناسی، تصدق بده و به فقرا بده! اگر این کار را کردی، من بهشت را برایت ضمانت می‌کنم.“»

[قال: فَأَطْرَقَ الْفَتَى رَأْسَهُ طَوِيلًا؛ ثُمَّ قَالَ: «قَدَفَعْتُ، جُعِلْتُ فِدَاكَ!»]

قال ابنُ أبي حمزة: فَرَجَعَ الْفَتَى مَعَنَا إِلَى الْكُوفَةِ فَمَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَيَّ وَجِهَ الْأَرْضِ إِلَّا خَرَجَ مِنْهُ حَتَّى ثِيَابُهُ الَّتِي كَانَتْ عَلَيَّ بَدَنِهِ!

قال: فَقَسَمْنَا لَهُ قِسْمَةً وَ اشْتَرَيْنَا لَهُ ثِيَابًا وَ بَعَثْنَا إِلَيْهِ بِنَفَقَةٍ. (قال:): فَمَا أَتَى عَلِيَّ إِلَّا أَشْهُرٌ قَلِيلٌ حَتَّى مَرَضَ مَرَضًا فَكُنَّا نَعُودُهُ. (قال:): فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْمًا وَ هُوَ فِي السُّوقِ، (قال:): فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا عَلِيُّ، وَفِي لِي وَاللَّهِ صَاحِبُكَ!»

قال: ثُمَّ مَاتَ فَتَوَلَّيْنَا أَمْرَهُ، فَخَرَجْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ: «يَا عَلِيُّ، وَفِينَا وَاللَّهِ لِصَاحِبِكَ!»

قال: فَقُلْتُ: صَدَقْتَ، جُعِلْتُ فِدَاكَ! هَكَذَا وَاللَّهِ قَالَ لِي عِنْدَ مَوْتِهِ!

«جوان مدّت زیادی در حال تفکر سر به زیر انداخت، بعد گفت: ”فدایت شوم، تصمیم خود را گرفتم و این کار را انجام می‌دهم!“»

راوی می‌گوید: جوان همراه ما به کوفه برگشت و همه اموالش را حتی لباسی که در تن داشت، طبق فرمایش امام خرج کرد، و ما برای او مالی قرار دادیم و لباسی خریدیم و مخارج او را

^۱ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ۴، ص ۲۴۰.

برایش فرستادیم. چند ماهی نگذشت که مریض
شد و ما از او عیادت می‌کردیم.
روزی به دیدنش رفتم و او در حال جان دادن
بود، چشمانش را باز کرد و گفت: ”ای علی،
قسم به خدا رفیقت (امام صادق علیه السلام) به
حرفش وفا کرد!“ و سپس جان داد.

ما امور کفن و دفن او را انجام دادیم تا اینکه در
مدینه خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، تا
نگاهشان به من افتاد فرمودند: ”ای علی، قسم به
خدا ما به ضمانت‌مان برای رفیقت وفا کردیم!“ من
گفتم: درست است، فدایت شوم! وقت
جان دادن همین را گفت!“]

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ